مسائلی پیرامون تاریخ صفویه (پیش از استقرار این سلسله زیر حکومت شاه عباس)

هانس روبررومر

حائری، عبدالهادی

(1) از چندی پیشدر تاریخ تمدن و افکار،دنیای اسلام خیلی بیش از زمانهای گذشته یک موضوع مورد علاقه بشمار آمده،[ولی‏]برعکس،تاریخ‏ جدید یا تاریخ اواخر قرون وسطای ایران کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در ضمن،یک استثنای قابل یادآوری وجود دارد که عبارت است از تاریخ‏ صفویه که پیرامون آن تحقیقات فراوانی صورت گرفته است.دلائل توجیه‏ کنندهء این علاقهء استثنائی که تنها متوجه یک سلسلهء[پادشاهی‏]شده آشکار است.بطور مسلم ویژگی‏های پیچیدهء پدیده و جنبه‏های گوناگون مذهبی، اجتماعی،سیاسی و نژادی آن سلسله و البته شرح همیشه حقیقیو زندهء ادوار گرانوبل براون (Edvard Granville Browne) پیرامون‏ صفویه در کتاب خود،تاریخ ادبی ایران،را میتوان از جملهء دلائل یا کرد.

از زمان براون ببعد،یعنی تقریبا از پنجاه سال پیش،نقش‏ونگار این سلسله بطور قابل ملاحظه‏ای رنگ‏آمیزی شده است.بسیاری از کمبودهای موجود در معلومات ما برطرف گردیده است و برخی از مطالب‏ که همواره در نوشته‏های تاریخی مورد بحث قرار می‏گرفت بی‏اساس شناخته‏ شده است.بنابراین دیگر نقشی از یک جامعهء مذهبی راهبان فروتن در اردبیل باقی نمی‏ماند که(ادعا گردد)که آن بنیان امپراطوری صفوی را تشکیل می‏داده است.برعکس،ما از چندی پیش از این بدست آوردیم که‏ نیاکان شاه اسماعیل اموال غیر منقول قابل ملاحظه‏ای را در اختیار داشتند؛ و اساس نفوذ فراوانی از حیث اقتصادی و سیاسی بوده‏اند و بخوبی می‏دانستند که چگونه از آن(نفوذها و امکانات)استفاده کنند.

در هنگامیکه عقیدهء مربوط به«رهبانی»دست‏کم در مورد آغاز(این‏ سلسله)،هنوز بطور ظاهر قابل قبول است،جنبهء دولت ملی (e?tat National) دادن به آن،که در زمانی دیگر مورد بحث قرار گرفته بود،دیگر بدلیل‏ این حقیقت ساده که افکار مربوط بدولت ملی هرگز حیطهء خیال صفویه‏ را لمس نکرده بود قابل قبول نخواهد بود علاوه بر این،این افکار مدتها بعد در اروپا مورد توجه قرار گرفت و تنها در قرن 19 به خاورمیانه راه‏ یافت.

ولی در ضمن،چندین نظریه دیگر پیرامون مختصات امپراطوری‏ صفوی بظهور رسید.از جمله،نظریه‏ای است که دولت صفوی را یک دولت‏ ترکمن،یعنی دنبالهء امپراطوری آق‏قویونلو و یک شاخهء کوچک آن امپراطوری‏ میداند.این نظریه،اسماعیل را پسر کوچک اوزون حسن نیرومند بحساب می‏آورد[و بدین‏ترتیب‏]امتیاز فراوانی برای این شاخه از سلسلهء ؟؟؟آق‏قویونلو فراهم میگردد.نقش ایل ترکمن قزلباش در هنگام تأسیس امپراطوری(صفوی) در خلال فتح ایران و برقراری سیستم اداری امپراطوری و امور اداری‏ استانها بویژه گزارشگر استحکام نظریهء مزبور است.

مشابه این تفسیر،نظریهء شوروی‏هاست که در امپراطوری صفوی یک‏ واقعیت آذربایجانی می‏بینند.عنصر آذربایجانی در ورود اسماعیل بصحنهء سیاست و اولین پیروزی‏های نظامی او بدون شک اهمیت فراوانی را در بر دارد. ما میتوانیم نظریهء مربوط به آذربایجانی بودن صفویه را در اینمورد مورد استفاده قراردهیم که اسماعیل تبریز را پایتخت امپراطوری خود قرار داد و آن‏ شهر تا سال 1548 همچنان پایتخت(دولت صفویه)بود.همانطور که در مورد بقیهء(حوادث)از تز مربوط به ترکمن بودن ریشهء صفویه بهره‏مند می‏گردیم.

در برابر این دو نظریه،هلموت براون (Hellmut Braun) ، ژان اوبن (Jean Aubin) و راجر.ام.سیوری (Roger M.Savory) کشف کردند که شاه اسماعیل خیلی زود خطر عنصر ترکمن را برای سیاست‏ خود درک کرد و از همان آغاز کوشید که از وجود ایرانیان سرشناس استفاده‏ کند.از وظائف مهمی،حتی بالاترین مقامات را،نه تنها در امور اداری و کشوری بلکه در رشته‏های فرماندهی نظامی،بدانها واگذار کرد.

یک تفسیر که تقریبا بر ضد امپراطوری صفوی است می‏گوید که بنیاد دولت شاه اسماعیل تنها عبارت بود از آخرین کوشش طبقهء اشراف ایرانی‏ ساکن سواحل دریای مازندران-که سرانجام پیروزی‏بخش گردید-تا قدرتی را که در زمان حمله عربها از دست داده بودند بایابند،بنابراین‏ عقیدهء بسیاری از عواملی که کمک بایجاد امپراطوری صفوی کرد پایمال میگردد. اگر ما نخواهیم که این‏چنین تفسیرهای بی‏باکانه را با خطر(بی‏پایگی) مواجه نسازیم،(ناچاریم)حتی سهم غیر قابل انکاری را که قزلباش‏های‏ ترکمن در تأسیس دولت اسماعیل داشتند مواجه با این خطر گردانیم.

سرانجام نظریهء مربوط به این‏که امپراطور صفوی یک حکومت روحانی‏ بوده است در این‏جا شایان یادآوری است.اگر این درست باشد که اسماعیل‏ تجسم خدا را در علی دیده و خود را حلول مجددی از علی میداند.البته ما می‏بایستی دولت او را یک حکومت الهی بشناسیم.این نظریه بویژه بر اساس‏ تنها یک سند بنا شده که عبارت است از دیوان(شاه)اسماعیل که بنام مستعار خطائی نوشته شده است.البته این مدرک خالی از چون‏وچرا نیست.مینورسکی‏ (Miaorsky) اولین فردی بود که در این موضوع یک تحلیل علمی به عمل‏ آورد و توجه ما را قبلا باین حقیقت جلب کرد که این دیوان نشانه‏دهندهء مراحل‏ مختلف تغییراتی است که در نویسنده دیوان یافته شده بوده است.یک عده از اشعار جوش‏وخروش مذهبی یک جوان را بیان می‏کند و ما میتوانیم آن را در برابر قسمتهای دیگر قرار دهیم که محتوی هیجان و افراط کمتری است که‏ ممکن است ناشی از نسخه‏برداری بعدی از آن کتاب باشد،بعبارت دیگر، عقائد اسماعیل،کمی قبل و بلافاصله پس از جلوس به تخت(سلطنت) با الضروره با عقائد بعدی او قابل تطبیق نیست و بهرحال عقائد او موافق عقائد جانشین‏ های او نبود و لو اینکه عدهء معینی از مریدان صفویه معتقد بودندکه شهریارشان‏ دارای سجایای روحانی بود و همین عقیده را(نیز)در برابر ناظرین اروپائی‏ بیان کردند.ولی درست دربارهء همین نکته است که ما باید شهادتشان را با مقداری بدبینی بررسی کنیم زیرا شهادت آنان بطور حقیقت‏نمائی حاوی‏ نتایجی است که از گزارش‏های کم‏وبیش سطحی گرفته شده است.در هرحال‏ این نکته مهم است که روشن گردد که با صرف‏نظر کردن از نسخه‏های معینی از دیوان،بشواهد مربوط بویژگی‏های روحانی داشتن اسماعیل و پسرش شاه طهماسب یا از بیگانگی که از ایران عبور می‏کرده‏اند سرچشمه گرفته شده‏ است و یا از خاندان صفویه؛بعقیدهء ما این شواهد در مدارک اصلی صفویه‏ وجود ندارد،از این حقیقت،اساس تفسیرهای مربوط به جنبهء روحانی‏ (داشتن صفویه)بطور کلی لرزان جلوه‏گر میشود.

(2) در مورد اینکه اسماعیل خودش در طی زمان معینی باور داشته یا اینکه‏ وانمود کرده که خداست و یا دیگران او را بعنوان خدا اعلام داشته پرستیدند، این(امر)مسلم است که،طبق آنچه می‏توان روشن ساخت،صعود اسماعیل‏ به تخت سلطنت مطابق قواعدیکه بتوان آن را بصورت عقلی تفسیر کرد بسط نیافت.ما می‏توانیم بدست آوریم که اسماعیل در هنگام ورودش به صحنهء سیاست‏ آثار کاریزماتیک (Charismatique) و مسیحائی از خود بروز داد و این آثار در قلب اطرافیان او نفوذ عمیقی یافت.این پدیده مصادف گردید با(حالت)انتظار یک نجات‏دهنده که در میان بعضی از مردم‏ بویژه ترکمن‏های بیابان‏گرد وجود داشت.این(امر)یک‏ شرط مهم پیروزی اسماعیل بشمار می‏آید که بایستی عکس العمل‏های قابل‏ توجه سیاسی(در آن زمان)بوجود آورده باشد،منظور ما از این نکته نه‏ تنها خدمات سیاسی اسماعیل بلکه بیش از آن آشوب‏های بزرگ آناطولی‏ عثمانی می‏باشد که در هنگام قیام شاه قلی بحد اعلای خود رسید.ما تنها بایستی رویدادهای همانند و قابل مقایسه را که در خوزستان روی داده است‏ بیاد داشته باشیم تا اینکه به ناروا باور نکنیم که آغاز صفویه عبارت از ؟؟؟یک تجلی‏ ویژه ترکمنی بوده است.

در دل مردم،این امیدها بانتظار بازگشت مهدی یعنی امام دوازدهم، که طبق عقیده شایع در سال 4-873(میلادی)نمود بلکه تنها غائب گشت، همراه بود.دربارهء این انتظار مهدی و بویژه تطبیق اسماعیل جوان با آن‏ نه تنها از حیث(معرفی)نشانه‏های نو بلکه به خاطر(نشان دادن)دلائلی‏ انکارناپذیر،ما مرهون(تحقیقات)خانم اریکا گلاسن (Erika Glassen) هستیم‏1.

با وجود این،این مسأله همیشه موجود است که تا چه اندازه این‏ عقیدهء مربوط به یکی بودن اسماعیل جوان با امام غائب شایع بوده است.ما نیز می‏دانیم که برای چه مدتی این باور(در میان مردم)وجود داشته است. شاید این کوشش باارزش باشد که جستجو کنیم که آیا انگارهء(مربوط به)جنبهء خدائی داشتن بنیان‏گزار امپراطور صفوی نزد خارجی‏ها وسیلهء این‏ داستان‏ها مربوط به مهدی(موعود)و یا به وسیلهء شایعات مربوط به عده‏ای‏ از موضوعات تأییدکننده‏ای که در دیوان اسماعیل یافته می‏شود،تقویت‏ نگردیده است.

(3) اسماعیل پس از مرگ برادرش سلطان علی در سال 1494 به عنوان‏ رهبر فرقهء صفویه جانشین او گردید.در این موقع او هفت سال داشت.ما نمی‏دانیم که آیا مراسم صوفیانه‏ای که همراه با این منصب هست برای او هرگز برگزار گردید(یا نه).

از طرف دیگر این مسلم است که اسماعیل به عنوان پیر یا مرشد سلسله‏ می‏توانست روی وابستگی و تشکیل اجتماعات عدهء فراوان قزلباشهای ترکمن‏ حساب کند.این عده بر اساس یک سیستمی که بویژه در آناطولی و شمال‏ سوریه به نحو بسیار مناسبی تشکیل گردیده بود،در مرکز سلسله در اردبیل گرد آمده بودند.پس از موفقیت‏های اولیهء این سلسله اسماعیل خود را در برابر انتخاب(یکی از دو راه)دید:آیا اردبیل با تمام عادات و رسوم‏ صفویه‏اش بایستی مرکز زندگی او قرار گیرد یا اینکه تبریز که‏ در گذشته هم پایتخت چندین سلسلهء(پادشاهان)بوده است،بهتر است برای‏ این منظور انتخاب گردد؟به عنوان یک نشانهء اولیهء آن طریقه می‏توان این‏ نکته را اینطور تفسیر کرد که اسماعیل با استعانت از این حقیقت که او ظاهرا به آسانی تسلیم فریبندگی تبریز که از چندین قرن پیش یک مرکز سیاسی به شمار می‏آمده گردیده بوده است.

ما نیز نمی‏دانیم،و می‏توانیم شک داشته باشیم،که پیکاری دربارهء انتخاب تبریز-اردبیل هرگز در دل این مرد جوان وجود داشته بوده است، همانطور که ممکن است همین نکته را در مورد فرزند این ذریهء قدر شناختنی‏ شیوخ سلسلهء صفوی(یعنی)پسر جوان شاهزادهء قابل احترام ترکمن،اوزون‏ حسن،فرض کنیم.این کاملا ممکن است که چنین انتخابی(یعنی انتخاب‏ بین تبریز و اردبیل)مطلقا مطرح نشده باشد،در درجهء اول به علل مشروعیت‏ و در ثانی به علت اینکه عده‏ای از شاهزاده‏های بازماندهء سلسلهء آق‏قویونلو چه از روی قانون و چه در عمل و واقع مدعی سلطنت تبریز بودند.

اما بر(شهر)اردبیل و بر فرقهء صفویه پس از آنکه شیخ آن فرقه‏ پادشاه گردید چه رخ داد؟آیا اردبیل(همچنان)مرکز آن فرقه باقی ماند؟ یا اینکه آن شهر،از آن تاریخ به بعد(یعنی)در آخرین دورهء توقف اعضاء خیلی محترم آن فرقه و مهم‏تر از همه شیخ صفی،نیای(خاندان صفوی) که نامش بر روی سلسلهء صفوی گذاشته شد،تنها مرکز توجه زیارتهای‏ پارسایانه گردید؟در درجهء اول ممکن است که این مسائل زیر تأثیر پیروزی‏ها و کامیابی‏های اسماعیل تنها نقش کوچکی بازی کرده باشد و علاوه بر این تمام قوای جلب‏کننده‏ای که پیش از این و مدت مدیدی نیز وسیلهء مرکزشان در اردبیل وسیلهء این فرقه بکار برده می‏شد متوجه پادشاه بزرگ‏ نیرومند گردید.ما می‏دانیم که رزمندگان اسماعیل در بانگ‏های جنگی‏ خود صفت پیر و مرشد یعنی رئیس فرقه را بکار می‏برند نه شاه،ولی(باید پرسید)آیا این رسم پس از شکست چالداران باز هم جریان داشت؟

(4) مسائل بیشماری که ما از چندی پیش سعی کرده‏ایم بدانها پاسخ دهیم‏ با مسألهء مربوط به ظهور و از بین رفتن ترکمن‏ها بستگی دارد:ترکمانهائی‏ که به عنوان قزلباش جدی‏ترین پشتیبانی‏ها را از اسماعیل در هنگام بنیان- گزاری دولت خود کردند به زودی از جمله خطرناکترین عناصر موجود در آن امپراطوری نو به حساب آمدند.ولادیمیر مینورسکی Vladimir) Minorsky) ریشهء آنها را تا آخرین سه نفر ترکمن مهم(ولی مبهم) را تعقیب کرده است.این ترکمن‏ها در طی قرون پس از اشغال آناطولی‏ وسیلهء ترکها به سوی فلات علیای ایران بازگشت کردند.کتابهای فراوانی‏ از دانشمندان،بویژه کتب فاروق سومر (Faruk Sumer) ،پیرامون‏ ریشهء تعلق قبیله‏ای و علت مهاجرت آنها مطالب به ما می‏آموزد.البته از آغاز تسلط صفویه یک نوع آمیزش بایستی بین ترکمانها و جمعیت بومی‏ ایرانی صورت گرفته باشد.با وجود این،این جریان بایستی تنها به صورت‏ خیلی آهسته‏ای انجام شده باشد زیرا بین ترکمانها که گرایش به زندگی‏ بیابان‏گردی داشتند و ایرانیان ساکن محل تفاوت فراوانی وجود داشت. اولا،ساکنین شهرها که منحصرا دارای ریشهء ایرانی بودند بایستی ترکمن‏ها را با همان نظر حقارت نگاه می‏کردند که ترکان سلجوقی را.وانگهی، احساسات نظامیان ترک در برابر شاغلین مشاغل کشوری حکومت مانند همیشه‏ مسلما خیلی دوستانه نبوده است،مخصوصا هنگامی که اسماعیل مهم‏ترین‏ پست‏های نظامی را به سرشناسان ایرانی واگذار کرد-عدم آگاهی ترکمانها مسلما تنها و حتی آخرین دلیل نبود.روی بر سر هم اینطور به نظر می‏رسد که سیاست شیعی‏گری او سبب ایجاد یک حس وابستگی مشترک،دست‏کم در میان نزدیکترین اطرافیان او گردیدکه پس از مدتی(این وابستگی)از وابستگی مشترک بین گروههای نژادی نیرومندتر شد.

آثار انتشار یافته وسیله مینورسکی‏2و کلوس-میخائیل روهوبورن‏ (Klaus-Michael Rohrborn) 3به اندازهء کافی دقیق در بعضی مقیاسها به ما می‏فهماند که از قبیلهء قزلباش در امور اداری مرکز و استانها استفاده شده است.ما نیز می‏دانیم که از زمان حکومت شاه اسماعیل اول و سپس در زمان طهماسب اول و مخصوصا در طی دورهء دوازده سالهء پس از مرگ‏ طهماسب اول چه بحرانهائی سبب بی‏انضباطی و خودبینی قزلباش گردید. باز هم اطلاع داریم که شاه عباس اول،که خودش به وسیلهء یک دسته قزلباش‏ که در دورهء زندگی پدرش نیرومند بودند بر تخت پادشاهای تکیه زد،معتقد شده بود که سعادت امپراطوری که طی 80 سال زیر اقتدار استبدادی گروههای‏ ترکمن بود بایستی سرانجام بر بنیان محکمی استوار گردد.او از این وضع‏ نتایجی به دست آورد،و این بطور اساسی منابع غربی هستند که تا زمان‏ حاضر مطالب عمده‏ای دربارهء آن(جریانات)در اختیار ما گذارده‏اند،در حالی که وقایع الایام‏نویسان ایرانی چیزی جز مطالبی پراکنده برای ما بازگو نکرده‏اند.

اخیرا آقای روهر بورن یک مدرک فارسی دربارهء این حوادث کشف‏ کرده-مدرکی که مربوط به سال 1616 و مبنی است بر اینکه غلامان،نه قزلباشها،در آنوقت اساس یک ارتش پرخاشگر شاه بزرگ ایران را بنیاد نهاده بودند.حتی اگر استیلای قزلباش از آن زمان از هم پاشیده شده بود نیروی نظامی غیر ترکمن هنوز نمی‏توانست جایگزین آن گردد.این مسلما به زحمتش میارزد که به سرنوشت آیندهء آنها علاقمند شویم حتی اگر تنها به‏ همین دلیل که عده‏ای از قبائل آنها در طی دورهء بعد از صفوی اهمیت خود را حفظ کرده و بازیافته بودند و بطور کاملی با تحولات تاریخی آیندهء کشور مربوط مانده بودند.

(5) در چارچوب این تمدن حوادثی که امپراطوری صفوی را توصیف و مشخص می‏کند مسلما از قدیم بیش از حدود انضباط همزیستی ترک و ایرانی‏ و یا جنبه‏های سیاسی‏شان که بدانها اشاره کردیم بوده است.ما حتی می‏توانیم‏ اثرات آنرا در مورد زبانها ملاحظه کنیم؛زمینه‏ای که تاکنون کاری(در بارهء آن)جز به صورت ناتمام انجام نگرفته است.این مسلما برای ما لازم‏ است که در این مقوله پیش از هرچیز پیرامون دیوان شاه اسماعیل اول بحث‏ کنیم.روی این موضوع برای اولین بار ولادیمیر مینورسکی مطالعه کرد و علاقهء پژوهشگران را از آن پس برانگیخت.ولی از این طریق ما تنها می- توانیم نشانه‏ای دربارهء یک حقیقت ساده و البته بسیار جالب به دست دهیم،زیرا آن حقیقت گزارش‏گر از آن است که اسماعیل جوان می‏بایستی دلیلی داشته‏ باشد که یک زبان ترکی را برای نوشتن نوشته(و فرمانهای)مذهبی خود استفاده کرده است.ما نیز می‏دانیم که نقشی که وسیلهء زبان ترکی در میان‏ صفویه بازی شده بعید بوده است که خاتمه یابد و لو اینکه اهمیت سیاسی قزلباش‏ از مدتها پیش در حال نزول بوده زیرا یک توریست آلمانی نیمه دوم قرن 17 به ما خبر می‏دهد که برای یک ایرانی متمدن در اصفهان شرم‏آور بوده‏ است که نتواند به زبان ترکی(یعنی)زبان رسمی ؟؟؟درباره صفوی سخن گوید.

ولی ما در اینجا تنها یک جنبهء سادهء مسأله،یعنی اهمیت ترک را، مورد بحث قرار می‏دهیم.موقع زبان ترکی در زبان فارسی چه بود؟این‏ حیرت‏آمیز می‏بود(اگر)که یک چنان اقامت درازمدت گروهها و مردانی‏ که از حیث زبان ترک دارای چنان اهمیت بودند اثری در حوزهء زبان‏ فارسی نمی‏داشتند.بنابراین،این طبیعی است که قبل از هرچیز دربارهء لغاتی فکرکنیم که در زبان ادبی فارسی وارد شده است.پیرامون این موضوع‏ جرهارد دوئرفر (Gerharb Doerfer) اطلاعات فراوانی در اثر با- شکوه خود که حاوی مطالبی مربوط به عناصر مغولی و ترکی در زبان جدید فارسی است،در اختیار ما می‏گذارد.جلد چهارم این کتاب به زودی چاپ‏ و پراکنده خواهد شد.

پس از آن ما باید نیز از رها کردن زبان فارسی وسیلهء ترکها در بعضی‏ از نواحی سخن گوئیم.همانطوری که به نظر می‏رسد رسالهء روحی انارغانی‏ که در پایان قرن 10 هجری(نوشته شده است)دربارهء آن شهادت می‏دهد. بنابر(گواهی)این سند که در آن لهجهء تبریزی را با یک طعنهء خاصی مورد مسخره قرار می‏دهد،زبان آن شهری که شاه اسماعیل به آن وارد شده بود ترکی آذری نبود بلکه یک لهجهء فارسی بشمار می‏آمد.

(6) اسکندرمنشی در کتابب وقایع الایام مشهورش به ما خبر می‏دهد که در خلال سال 1587،پس از اشغال خراسان وسیلهء ازبکها،تعقیب شیعیان در سراسر آن استان آغاز گردید.این(حقیقت)گزارش‏گر از آن است که را روشن سازد.

(7) مسلما همانطور که جالب است که دقائقی حدید در مورد پیشرفت و نتایج شیعی‏گری در ایران دورهء صفویه کشف گردد،این نیز جالب‏تر خواهد بود که دربارهء تطور داخلی شیعی‏گری در این دوره پژوهش گردد.قبلا بیان‏ کردیم که ما از عده‏ای از مطالب دربارهء دکترین خدا-شاهی (roi-dieu) ورل مهدویتی که وسیلهء اسماعیل بازی شد اطلاع داریم.در کتب وقایع الایام‏ رسمی نوشته شده است که اسماعیل مذهب شیعهء دوازده‏امامی را اعلام داشت. (این کتابها)به او و جانشین‏های او،مسلما به استثنای پسر کوچک او اسماعیل‏ دوم،نسبت می‏دهند که آنها بطور واقعی این نوع آئین را عرضه داشتند. مطالب معینی به ما اجازه می‏دهد که بگوئیم که اسماعیل و بیشتر جانشین‏های‏ او به خاطر نظرات شخصی این عقیده را پشتیبانی کردند.

با وجود این،ما اطلاع داریم که حقائق خارجی ابدا با این عقاید وفق نمی‏دهد.مخصوصا عقاید مذهبی اسماعیل بطور مطلق با اعتراف به عقاید شیعهء دوازده‏امامی.حتی اگر آن عقاید افراطی او را که در اشعارش بیان‏ شده است به عنوان نتیجه یک جوش‏وخروش جوانی از دیده دور داریم، آشتی‏پذیر نیست.آئینی که وسیلهء اسماعیل در ایران پراکنده گردید در حقیقت‏ امر با آنچه به ظهور رسید بسیار متفاوت بود.آن آئین عبارت بود از مخلوطی‏ از عقاید مذهبی که از مشخصات اساسی‏اش خالی بودن آن از جنبه‏های علوم‏ مذهبی بود.(اینطور)به نظر می‏رسد که این وضع توافق کاملی با اندیشه‏های‏ مؤسس امپراطوری ندارد.برعکس،ما دلائلی داریم که ثابت می‏کند که‏ اسماعیل می‏خواسته است که آن عقاید مذهبی را بر اساس علوم مستقر سازد عده‏ای از شخصیت‏ها با رنج فراوان و وسیلهء مخفی شدن در پناهگاهها و غارها و با تغییر مکان به جانب باختر و در پناه گمنامی تنها(توانستند)جان خود را نجات دهند.ما نیز به دست می‏آوریم که در همه جا داوران سنی‏مذهبی‏ یافته می‏شدند که تشنهء انتقام کشیدن بودند و آماده بودند که هرکسی را همین‏که مورد بدگمانی در امر شیعی‏گری قرار می‏گرفت و یا به عنوان شیعه‏ شناخته شده بود تسلیم تل هیزم(جهت سوزاندن)گردانند.حتی اگر ما این‏ اطلاعات را به دیدهء دیرباوری بنگریم و بینگاریم که در درجهء اول اکثر شیعیان که هدف این تعقیبات بودند از شخصیت‏های برجسته‏ای بشمار می- آمدند؛یا ارتشی و وابسته به قزلباش بودند و یا صاحبان مقامات رسمی و نمایندگان عالی رتبهء دولت صفوی؛با این وجود این حقیقت باقی می‏ماند که‏ که طی 75 سالی که از فتح هرات به وسیلهء شاه اسماعیل اول گذشته بود. جمعیت استان خراسان بطور تمام به شیعه‏گری نگرائیدند.این ممکن نیست‏ که بطور پاک و ساده نتایج انجام شده برای خراسان را به تمام ایران عمومیت‏ دهیم زیرا استیلای دائمی ازبک‏های سنی و دور افتادن آنها از قدرت مرکزی‏ صفویه نمی‏تواند از نفوذ روی رفتار مذهبی جمعیت خالی بماند.علیرغم تمام‏ اینها،به کیش شیعی درآمدن تنها در نواحی پراکندهء ایران به شکل‏های‏ گوناگون صورت نگرفت زیرا شهرهای(آن نواحی پراکنده)مانند بعضی از شهرهای دیگر قبلا به کیش شیعی درنیامده بودند،ولی مذهب جدید(تشیع) یک پاسخ مثبت و محتملا متفاوت در میان طبقات مختلف اجتماعی یافت،این‏ (مطلب)را ژان اوبن (Jean Aubin) قبلا ثابت کرده است.ما مسلما موفق نخواهیم شد که نتایجی دقیق از این موضوع برگیریم.با وجود این، گزارشهای پراکنده‏ای مانند آنچه ما هم‏اکنون دربارهء تعقیب شیعیان خراسان‏ یاد کردیم نیز می‏تواند قدری فعل و انفعالات مربوط به گرایش به شیعی‏گری و مذهب شیعهء دوازده‏امامی را جایگزین تسنن کند و آنرا بر روی پایه‏های‏ محکم کلامی استوار سازد.

برای اینکه این مطلب را که در بدو امر عجیب به نظر می‏آید بفهمیم‏ لازم است که وضع اولیه مذهبی را در دولت صفویه با نگاهی سریع زیر مطالعه قرار دهیم.در حدود ده سال پیش،دانش غرب اسلام(وابسته به)عامه‏ مردم را کشف کرد و میشل مزاوی (Michel Mazzaoui) 4اخیرا پیرامون آن شرح دقیقی داده است.(مذهب کشف شده)عبارت است از یک‏ نوع آئینی که به صورت مجزا از علوم مذهبی سنی خالی است.بسیار از مطالب مانند احترامات خاص نسبت به علی،احترام نسبت به اولیاء و بعضی‏ از تمایلات صوفی‏گری دین مزبور مذهب تشیع را به خاطر می‏آورد بدون آنکه‏ با آن کاملا یکسان گردد.این اسلام مردم عامی بطور متوالی تا دورهء قهقرائی‏ خلافت و بعدها تا هنگام از میان رفتن آن وسیلهء مغولها سیر و تطور یافت.در این رابطه در اینجا به خود اجازه می‏دهیم که ملاحظات موزونی را که خانم‏ گلاسن (Glassen) در این کنفرانس چندی پیش از این بیان داشتند یادآور(حضار آن جلسه)کنیم.

این اسلام عامیانه نمایندهء دنیائی است معنوی که در آن اسماعیل کودکی‏ خود را گذرانده بود؛دنیائی که در آن سلسلهء اردبیل به ظهور رسیدد و بعدها حاکم آن دیار شد.حتی اگر مؤسس این سلسله،شیخ صفی(1252-1344 میلادی)،مانند بسیاری از جانشینانش سنی بود و ما ابدا(مسأله)به کیش‏ شیعی درآمدن را در نظر نمی‏گرفتیم درعین‏حال او دو قرن قبل از اسماعیل‏ به عنوان رهبر یک سلسله صوفی بشمار می‏رفت که دارای قدرت معجزه،یک‏ شخصیت مهم و محل زیارت عامه و یک نمایندهء نمونهء اسلام عامیانه خوانده‏ می‏شد.

وانگهی،این اسلام عامیانه(قاعدة)می‏بایستی در خلال آن دو قرن‏ بویژه به خاطر تغییراتی که در ترکیب نژادی پیروان این سلسله بوجود آمد، تحت تأثیر تغییرات ژرفی قرار گرفته باشد.از نیمهء دوم قرن 15 ترکمن- هائی در آنجا دیده می‏شوند که مطالب نوی از آثار مربوط به شمنیک‏ (Chamanique) آورده‏اند.(ترکمن‏ها این آثار را)از نیاکان پیش‏ از اسلام خود به ارث برده بودند.با در نظر داشتن این حقیقت که اسماعیل‏ پیش از آنکه قدرت سیاسی(خود را)بیابد برای چند سال زیر تعلیمات مذهبی‏ قرار داشته،ما می‏توانیم محقق گردانیم که او به عده‏ای از آن آداب‏ شمینک وابسته بوده است.

ویژگی‏های مذهب شیعه که سرانجام بر اثر دستور قاطع اسماعیل و به‏ علت همکاری شخصی او در ایران پراکنده گردید در حیطهء دانستنی‏های ما است.ما این معلومات را مرهون چند یک از نوشته‏های جدلی عثمانی هستیم‏ که،بنابر پژوهش اخیر دوشیزه الک ابر هارد (Elke Eberhard) 5 آگاهی‏های بسیار خوبی دربارهء وضع(آنزمان)ایران به دست می‏دهد.این‏ نوشته‏ها نشان می‏دهد که علیرغم کوشش‏هائی که علماء مذهبی شیعه در راه آشتی‏ دادن شکل‏های مذهبی خاص صفویه با اصول عمومی و رسمی مذهبی کردند، باز می‏توانیم در دوران(حکومت)جانشینان اسماعیل عقاید مذهبی(ویژه‏ای) بیابیم که حتی از نظر مذهب شیعه می‏تواند الحاد خالص و بی‏ایمانی به حساب‏ آید.

به نظر می‏رسد که پراکنده شدن مذهب شیعه در امپراطوری صفوی در درجهء اول بر اساس عقاید مذهبی شاه و اطرافیان نزدیک او که پیش از همه‏ از قزلباشها تشکیل شده بودند،انجام گرف.(شیعی‏گری)نیز از همان آغاز بوسیلهء عده‏ای از شخصیت‏های عالی‏رتبهء بومی(پراکنده گردید).داستان مشهور (مربوط به کتاب)قواعد الاحکام ابن مطهر حلی در هنگام اعلان شیعی‏گری‏ در تبریز و ترجمهء آن کتاب در زمان شاه طهماسب و نیز نقش عده‏ای از علماء مذهبی شیعه که از ترجمهء آن کتاب در زمان شاه طهماسب و نیز نقش عده‏ای از علماء مذهبی شیعه که از مناطق دوردست مانند جبل عامل لبنان،همهء اینها نشان می‏دهد که کوشش شده است که مذهب جدید(ایران)نیز بر اساس علوم مذهبی لازم‏ پایه‏گذاری شود.(ولی)باز هم بطور مفصل باید روشن گردد که چگونه‏ (مسأله نشر مذهب)صورت تحقق یافت.ما بطور مسلم می‏دانیم که در یک‏ دوره بعد اختلافاتی بین علماء مذهبی شیعه و پادشاهان بزرگ(صفوی)بوجود آمد.6با وجود این،نوشته‏های دانشمندان قرن 17 مانند میرداماد و ملا صدرا به ما می‏آموزد که مذهب رسمی(دولت)صفوی بوسیلهء یافتن یک پایهء محکم اصول عقائد تکمیل گردید.

در اینجا ما گفتار کوتاه خود را دربارهء مسائل مربوط به تاریخ صفویه‏ به پایان می‏رسانیم.به نظر ما پیدا کردن راه‏حل این مشکلات برای بهتر فهمیدن گذشته و حال یک‏یک کشور مهم شرقی اسلامی یک مسألهء اساسی بشمار می‏رود.

یادداشتها

(\*)مقاله‏ای که در خلال این صفحات به نظر خوانندگان وحید می- گذرد ترجمه‏ای است از سخنرانی آقای دکتر هانس رابرت رومر که به زبان‏ فرانسه در صفحات 399-409 این مجموعه به چاپ رسیده است:

ACTES du Ve Congre?s International d,Arabisants et d'Islamisants,Bruxelles,31 aout-6 Septemre, 1970(Bruxelles,1971).

پاورقی:

(1)نگاه کنید به سخنرانی نامبرده در 27 ماه ژوئن 1970 در هشتمین‏ کنفرانس بین المللی تحقیقات ؟؟؟آلتائی (Altaiques) در استرازبورگ‏ زیر عنوان:

Schah Isma,il,ein Mahdi der anatolischen TurkmenenẒ? (ZDMG 1972)

(2)ما می‏توانیم این آثار را در(تحقیقات)کتابشناسی این بزرگ‏ استاد فقید در این منابع بیابیم:

,Minorsky, 81-669. P ,(1952) BSOAS,XIV P.XI- ,1964, Granica-Twenty Articles,Tehran XXVI,

و در این کتاب که همین اخیرا انتشار یافته است:یادنامهء ایرانی‏ مینورسکی،تهران،1969،صفحات هفده-سی و یک.

(3)(نگاه کنید به:)

Provinzen und Zentragewalt Persiens im 16.und 17.Jabrhundert,Berlin:de Gruyter 1966,P.32,

با استفاده از یک نسخهء خطی چاپ‏نشدهء روضة الصفویه(بقلم)میرزا بیک بن حسن حسنی گونابادی.

 (4)(نگاه کنید به:)

Shiáism and the Rise of the Sefavids, .(تز دکتری) Princeton Univerity,1966

(این تز در سال 1972 وسیلهء Freiburger Istamstudian در Wiesbaden,Steiner (آلمان)چاپ شده است.مترجم)

(5)(نگاه کنید به:)

Osmanische Polemik gegen die Sagawiden im 16.Jahrhundert nach aradischen Hand Schriften,Freiburg I.Br.,Klaus Schwarz Verlag 1970.

(6)ما می‏توانیم در اینجا کتابی را(در این زمینه)ذکر کنیم که‏ به زودی پراکنده خواهد شد:

Hellmut BRAUN,Das Erbe SchahṣAbbas' I.Iran und Seine Konige 1629-1694, دانشگاه هامبورگ،مصوبب 1967.